

اگر ناکامی نسبت به انتظارات جامعه سنجیده شود، طبیعتاً پاسخ آری خواهد بود، اما اگر ناکامی را نسبت به انتظارات خودمان بسنجیم، شاید چنین چیزی نباشد. بگذارید سؤال را به گونه دیگری طرح کنیم، به این معنی که اگر افرادی چون من یا بسیاری از اقتصاد خوانده های جدید در دولت مشارکت نمی کردند و به دولت ایده وفکر تزریق نمی کردند، آیا وضع بهتر بود یا بدتر؟ آیا ما هیچ کام مثبتی بر نداشتیم که بتوانیم آن را ذکر کنیم؟ من به دوپاسه مصداق اشاره می کنم. به عنوان مثال آیا ایده نوشتن لایحه ای درباره مدیریت تعارض منافع، نکته مهمی محسوب می شود یا خیر؟ این لایحه اثر کوتاه مدت ندارد، به این معنی که با تصویب این لایحه کشور گلستان نمی شود، اما در میان مدت و دراز مدت این لایحه اثرات بسیاری خواهد داشت. مثالی دیگر: اقتصاد دانان بسیاری هم سن و سال من، سال ها است که برای اصلاح قوانین مالیاتی کشور تلاش می کنند، شاید بسیاری از مردم ندانند که آذرماه سال گذشته قانونی در عرصه مالیات تصویب شد که مطابق آن نظام مالیاتی کشور از «میز محور» به سمت استفاده از داده های بزرگ و برخی تحولات دیگر می رود. یعنی به جای اینکه همچنان یک میز مالیاتی سراغ مؤدی مالیاتی برود و گزارشی ارائه کند که در این فرایند احتمال فساد هست، سازمان مالیاتی حرکت به سمت تحول و استفاده از فناوری را آغاز کرده است تا جلوی فرار مالیاتی گرفته شود. یا اینکه می دانم برخی از دانش آموختگان اقتصاد، بشدت تلاش می کنند در حیطه برآمدهای فردی در حوزه مالیات، قانون را اصلاح کنند، زیرا در کشور قانون مالیات فردی نداریم. در چند سال گذشته، برای اولین بار مفهومی به نام اندیشکده ایجاد و رشد کرده است، کما اینکه امروز ما اندیشکده «شفافیت برای ایران» یا اندیشکده «سیاستگذاری دانشگاه صنعتی شریف» را داریم که در آنها، نسل جوان تحصیلکرده و اقتصاد خوانده های هستند که هم پای در دانشگاه و هم در دولت حضور دارند. من یک نسل از این تحصیلکرده گان رami شناسم که پای شان به دولت باز شده است. یکی از آنان، دوسال پس از آنکه به حضور در دولت دعوت شد، به من گفت اگر ۸ سال در دانشگاه می ماندم، هیچ وقت نمی فهمیدم اقتصاد ایران چگونه کار می کند یا رابطه سازمان برنامه، رئیس جمهوری و کابینه چگونه است که در بودجه انعکاس می یابد. ممکن است در آینده حاصل حضور روشنفکران و نسل جدید دانشگاهیان در دولت بیشتر از امروز آشکار شود و فایده اش این خواهد بود که ما طیفی از روشنفکران و دانشگاهیان را داریم که در بهترین دانشگاه های دنیا تحصیل کرده اند، اما ایران را نمی شناختند، یا نمی دانستند نظام سیاستگذاری ایران چگونه است. اینها (که بسیاری از آنان را در ذهن دارم و می شناسم و اگر این گفت و گو را بخوانند، می دانند که منظور من خودشان هستند) در چند سال فعالیت دولت آقای روحانی این فرصت را داشتند تا وارد عرصه حکومت شوند و سازوکارهای سیاستگذاری را بفهمند و دریابند که چرا سیاست ها شکست می خورند، بفهمند که اصلاً مجلس چطور تصمیم می گیرد، یا ذهن یک سیاستگذار در حیطه اقتصاد سیاسی چه ملاحظاتی دارد که مثلاً در اوج خوب بودن نسبی وضع اقتصادی ایران بعد از برجام، تن به اصلاح قیمت حامل های انرژی نمی دهد، اما ۴ سال بعد بدترین شرایط اقتصادی وار د چنین فرآیندی می شود؟ ما واقع بین تر شدیم؛ یعنی معتقد نباید آن شکست ها را صرفاً ناکامی تصویر کرد، چرا که با وجود این شکست ها در بسیاری از نقاط و فرآیندها موفقیت هایی هم به دست آمده است. امروز ما با گروهی با جمعیتی از دانشگاهیان و روشنفکران روبه روهستیم که مسأله های دولت را وارد دانشگاه می کنند و در مقابل ایده های دانشگاه را هم وارد دولت می کنند. این امر همان «کنشگران مرزی» است که مقصود فراستخواه به آن اشاره می کند. این افراد باعث باروری دانشگاه و در عین حال زمینه ساز ارتقای کارآمدی دولت می شوند. حتی می توان تا اینجای پیش رفت و گفت که این افرادی توانند پارادایم اندیشه درباره حکمرانی را هم عوض کنند.

■ در سال ۹۶ اشاره کردید که مادر ایران یا «چیزباختگان» مواجه هستیم، یعنی هر فردی و هر قشری در این کشور، معمولاً چیزی را از دست داده است، از شغل تا سبک زندگی شخصی و غیره. مطالبات این چیزباختگان برای بهبود حکمرانی و زندگی آنان به مراتب سرعت بیشتری می طلبد با آنچه امروز جریان دارد. آیا نمی توان گفت که مطابق این نیازها و مطالبه ها، شما و چهره هایی چون شما دیر به قافله اصلاح حکمرانی پیوستید؟

اگر هم دیر آمده باشیم، تقصیر خودمان نیست، ضمن اینکه این تأخیر همیشه بوده است. مضاف بر این باید به خاطر داشت که بسیاری از آن چیزباختگان به مرحله نفرت رسیده اند. آنان دیگر علت و راه حل شناسایی نمی کنند، بلکه صرفاً دنبال از بین بردن آن چیزی هستند که مقصر این وضعیت می دانند. آنان اصلاً شنوای حرف های ما نیستند، صرفاً می خواهند آنی وضع شان بهتر شود. حتی

برخی به این نتیجه رسیده اند که نه فقط در دراز مدت، بلکه به صورت آنی هم وضع شان خوب نمی شود، بنابراین چشم انداز و امید خود را از دست داده اند، اما در عین حال می خواهند مقصران این وضعیت را مجازات کنند، یعنی انتقام بگیرند. البته چیزباختگان کاملاً یکدست نیستند یا وضعیت همه آنان تراژیک نیست، زیرا ما با چیزباختگان تحصیلکرده یا چیزباختگان طبقه متوسط هم مواجه هستیم. اما جنس مسائلی که کشور مادر گیر آن است، به جهاتی شبیه مسائلی است که حتی در اروپا و شاید آمریکا هم وجود دارد. اگر در آمریکا یا اروپا هم بخواهید نظام بهداشت و درمان عادلانه تری ایجاد کنید که ظلم کمتری در آن باشد، ممکن است ۱۰ سال طول بکشد. بخشی از چیزباختگان امروز ما، چیزباختگان محیط زیست هستند، مثلاً کسانی که دچار کمبود آب هستند و مجبور شده اند از روستاهای خود مهاجرت کنند، اما نکته اینجا است که در ایالات متحده هم هنوز راه حل کافی برای حل بحران آب زیرزمینی پیدا نشده است. نمی گویم مسائل ما و آنهادرست عین هم است، اما تعدیل مسأله آب های زیرزمینی، اگر به بهترین شیوه عمل شود، به ۱۰ یا ۱۵ سال زمان و تلاش نیاز دارد.

منظور از بیان این مثال ها این بود که جنس کاری که ما انجام می دهیم، یعنی دعوت به عقلانیت یا دعوت به میانه روی، اصلاً بخشی از محافظه کاری نیست، بلکه ما وقتی وارد ساختار دولت شدیم، دریافتیم که مسائل کشور و جامعه ما، راه حل های ساده و آنی ندارند. به کتاب «دولت فروتن» میشل کروزیه نگاه کنید. مقدمه ای در این کتاب است که ناکارآمدی های دولت در فرانسه را شرح می دهد. جالب اینکه شما می توانید در همه آن مقدمه، کلمه فرانسه را حذف و کلمه ایران را جایگزین کنید، گویی درباره ایران حرف می زند. همه سخن کروزیه این است که دولت ها در جهان چنین وضعیتی پیدا کرده اند. بنابراین مسأله این است که دولت ها در کل جهان، با مسائل خاص خود روبه روهستند، البته به هر میزان که ظرفیت این دولت ها کمتر باشد، وضع شان بدتر است. احتمالاً کشور

مادر میانه این فهرست قرار دارد. به عبارت دیگر، دولت ها به نسبت ظرفیت و توان خود با مسائلی درگیرند که از پس آن بر نمی آیند. به همین خاطر است که دولت های اروپایی چون فرانسه هم با حضور حلیقه زرد ها در خیابان روبه رومی شوند. دولت آمریکا هم در مقابل کشتار با اسلحه در مدارس یا در مقابل بی خانمان ها و فقر در مانده شده است. اما مادر کشور خود، علاوه بر این مسائل، ویژگی های دیگری هم داریم، از جمله اینکه ۴۰ سال سیاست خارجی پرنشانی را پشت سر گذاشتیم که بر شدت مسائل دولت افزوده است، در عین حال حاکمیت در ایران ماهیت ایدئولوژیک هم دارد که در حوزه مانند سبک زندگی برخی از طبقات اجتماعی را آزار می دهد. واقعیت تاریخی این است که ماسنت دولت سازی ناقصی داریم، به این معنی که امروز ساختار حقوقی دولت، تنازعات درون حاکمیت و تنازع میان جناح های مختلف به نوبه خود ظرفیت دولت ها را برای حل مسائل کاهش داده است. در چنین شرایطی، طبیعتاً هر متفکری که بخواهد با دولت ها کار کند، درخواهد یافت که حد دانش، توان و ظرفیت دولت کوچک تر از مسائلی است که با آن درگیر است. از این رو بدتر ریج فروتن خواهد شد، توهم او و این باور که می شود با ایده های نوآورانه کارهای بزرگ انجام داد، فرو می ریزد. این همان چیزی است که من فکرمی کنم شجاعت آن را داشتم که با طرح ایده «موفقیت های کوچک» بیان کنم.

■ به نظر می رسد با مشکل اساسی تری مواجه هستیم، به این معنی که با اعتراضات اخیر، اساساً پالیسی یا رویکرد اصلاح ساختار با استفاده از دستور کارهایی از درون دولت و به صورت تدریجی، به حاشیه رانده شد و بار دیگر بحث پولتیک یا عرصه سیاسی مطرح شد. اتفاقاً این بار پولتیک، ایدئولوژیک هم شد، یعنی ما